

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228573

UNIVERSAL
LIBRARY

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

کتاب مطاب من تصنیف مولانا امام الہام من اولیاء اللہ اہل کرامت قدوة لہذا
عالم حقانی مقبرہ حضرت یزید سجانی باریکاد

خبر
۱۹۰۷

کہ مضمون بے قیادہ و فقوہ شرح طاعات و معاصی نیز طہارت و صیامت
باخلاق عز و جل خلقت پر فرمائش تاجر کتب ناب شیخ احمد قلند صاحب

نویسے منشہ در شاہی گریڈ
در مطبع سید قباد قادر مطبوع



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

اِنَّ الْمُسْطَفٰی وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ وَرَضِیَ اللّٰهُ

نَعْمًا وَّعَنْ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ بِدَاخِلِ غَافِلِیْنَ كَمَا تُوَسَّوْفَرِیْ وَاَزْزَاد

بِیَادِیْ كَمَا بَرَّاهُ وَاَرِیْ غَافِلِیْ وَمَنْزَلِیْ كَمَا اَوَّلِ تُوَدْرِیْنَ بِاَوْدِیْ پَشْتِ پَدْرَهٗ

مَادِرِیْ فِیْ اَیْنِ عَالَمِیْنَ كَمَا كَسْتَمَانِ چَوْنَ بَلْدِ رَسِیْدِیْ بِسَبْرِیْ

بِیْ كَمَا بَیْجِ اَفْرِیْدَهٗ نَهَیْتِ اَنَّ نَشَاخْتَهٗ چَوْنَ اَیْنِ بِاَوْدِیْ بَلْدَاشْتِیْ بِمَنْزَلِیْ كَمَا كَهْمِ

رَسِیْدِیْ وَاَنَّ صَحْرَیْ قِیَامَتِ هَسْتِ وَاَزْاَنَّ مَنْزَلِیْ كَمَا رُوِیْ بُوَطْنِ وَقَرَّارِیْ كَمَا

خَوْبِشِ اَوْرِیْ اِمَا بَهَشْتِ وَاِمَا دَوْخِ حَالِ اَوَّلِ وَاَخْرِ تُوَاِیْنِ هَسْتِ وَتُوَدْرِیْنَ دِیْنِ

غَافِلِیْ شَسْتِهٗ وِهَمْدِیْ دِلِیْ دَر تَبْدِیْ رُوِیْ بَسْتِهٗ كُوْنِیْ كَمَا هَر كَر رَحْلَتِ نَخْوَهٗیْ كَرْدِ وَمِقْوَهٗ

بُیُوْذِ وَمِیْنَدَانِیْ كَمَا كَر تُوَاِیْنِ كَر بَر دَر رَازِ بَا زَكَا شَد اَصْحَافْتِ بَا زَلِ وَاِهْدِ مَحْضَرِیْ

اَنَّ مَدَلَّتْ كَمَا بَنُوِیْ وَاَزْاَوَّلِیْ نَزْوَ اَبْدَانِیْ مَدَلَّتْ كَمَا تُوَاِیْنِ بُوْدُو

Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically along the right edge of the page. The text is dense and appears to be a commentary or continuation of the main text's themes, possibly related to the journey or spiritual state mentioned in the main text.

توضیح فرموده اند که در این کتاب
بسیاری از لغات و کلمات
در زبان عربی است

این کتاب در حدیث و تفسیر
و فقه و اصول و کلام و
تاریخ و جغرافیه و طب و
فلسفه و ریاضیه و نجوم و
کلیه علوم دینی و دنیوی
مفید است و هر کس در این
کتاب مطالعه کند از هر
نوع کمبودی رها خواهد شد
و در هر امری که خواهد
خواست موفق خواهد شد

دینا سفالین فانی است و آخرت زرین باقی بی‌غلی باشد فانی خیس را بر باقی تشریف
 اختیار کردن **فصل** پس دینار را باطلی دان که این دو سجانه تعالی آفریده است
 برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد دارند و این رباط بر سر باید قیامت نهاده
 چون مسافران رخت از پشت پدر و رحم مادر برگیرند و بدین رباط برسند زاده راه
 بگیرند و هیچ چیز دیگر مشغول نشوند که هر که بی زاده و بدرقه باید قیامت فرود شود و هلاک
 شود و هلاکی که هرگز از عذاب آن خلاص نشود **فصل** اگر گوی زاده آخرت و بدرقه
 چیست تا بدان مشغول شوم و دست از دینا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زاد نیست مگر
 تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمه آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است
 چنانکه حق تعالی فرموده **وَتَزِدْهُمُ وَاَفَاتَ خَيْرَ الرَّكَّةِ التَّقْوَى وَاَفَاتَ وَمَا**
نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ اِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ اٰمَنَ وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَاَفَاتَ اَللّٰهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي اٰمِنًا مِّنْ عَدَاوَتِي
 پس زاده و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس با این کتاب مختصر تصنیف
 کردیم و در زاده آخرت نام کردیم بسبب آنکه هر چه از اهل دین درخواستند برای توفیق
 از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب بجای علوم و کیمیا سعادت رسانند
 آنقدر که در بدایه هدایه گفته ایم تمنازی ایشان را کافی بود و خواستند تا پاری کتاب بدایه
 بشناسند و راه تقوی بدان بدانند و نخواستیم که این کتاب نظیده لئو خالی بود و اعتقاد
 که ایمان بدان درست شود درین کتاب بیاد و دیدیم تا جمل مع بود میان علم و عمل و ایمان

راحت و بیماری و تندرستی زود الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر
 همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملائکه تا یکذره از عالم بجنابند یا بجای
 بدارند یا برایش کنند یا کم کنند بخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه
 وی خواهد در وجود دنیا بدو هر چه وی خواهد باشد و هیچ کس دفع آن نتواند کرد و هر چه
 هست و هر چه بود و هر چه باشد همه بتقدیر و تقدیر و قدرت و بصیرت و چنانکه دانست
 بهر چه دانستی است مینا و شنوایست هر چه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک
 در شنوایی وی و تباریکی در روشنی در بینایی وی برابر بوده آواز پای لورچه که در شب تا یک
 برود از شنوای وی بیرون بنود رنگ صورت گرمی که در تحت اثری بود از دیدن
 وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوایی وی بکوش نبود چنانچه دانش
 وی باندیشه نبود و آفریدن وی بکلام بمانند که در حکم است
 فرمان وی بر همه خلق واجب است و جزوی از هر چه بر داده است
 و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعده و وعید همه سخن ولایت و وی چنانکه
 و توانا و دانا و شنوا و میناست گویاست و باموسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت
 بیواسطه سخن وی بکلام و زبان و لب و دمان نیست و چنانکه سخن را در دل آدمی حرف
 و صوت نیست سخن خدا تعالی پاکیزه و منزّه تر است ازین صفت قرآن و تورات و انجیل
 زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ولایت و سخن صفت ولایت و همه صفات وی
 قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدوس در دل معلوم است و

در هر چه
 تباریکی
 در هر چه
 در هر چه
 تقدیر اندازنده کردن
 کردن و قائل کردن
 و همواره کردن
 چیزی ۱۲
 م

فوق حدیث
 در باب روح
 چنانکه ایجاد و دفع
 ۱۲

بر زبان ما مذکور است و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم
 بهمان کلام او در دل محفوظ و بر زبان ما مقرر و در مصحف مکتوب محفوظ تا مخلوق
 و حفظ و کتابت مخلوق مقرر تا مخلوق و قرات مخلوق افعال عالم و هر چه در عالم است
 همه آفریده و است و هر چه آفرید چنان آفرید که از ان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل
 همه عقلا در هم نشاندند و در پیشه کنند تا این مملکت را صورت نیکوتر بنمایند یا بهتر از حق
 تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بنمایند که بهتر
 ازین میباشد خطا کند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون
 نابینائی باشد که در سر آشود و هر قاشی بر جای خود نهاده وی نه بین چون بر اینجا افتد
 میگوید این چرا بر راه نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابیناست راه را
 نمی بیند پس هر چه بیافرید بعد و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هر چه آفرید از
 رنج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بعد است و ظلم از وی خود ممکن نیست که
 ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری
 ممکن نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد هر چه هست و بود و باشد و خواهد بود همه
 کند و مالک و است و پس ایناز وی بهمتا صفت آخرت پس بدانکه این سرا
 مزع آخرت است و آن سرا عالم ابدیت و سرای جز است و این منزلگاه است که از اینجا
 زاد بر و از زند و با خرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل
 باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه بنود چون اجل در راه

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان این
 دن و تنگ کردن
 در راه
 دست در کاری کردن
 با هیچ بنده مالیک
 اصح ۱۲ م

بیان کنیم انشاء الله تعالی عز و جل **قسم اول** در طاعت داشتن فرمان بندگان
 فرمان حقیقی برود و وجهت یکی فریضه و دیگر نافه که آنرا است گویند فریضه اصل است و
 سرمایه رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و درجات بلند بوی توان
 یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم که خدایتعالی میگوید که هیچ تقرب نکند بندگان
 من بمن باندگزاردن فریضها و بنده من از تقرب کردن من بنواخل ناساید تا آنجا
 که او را دوست گیرم و هر گوی وی من باشم چشم وی باشم تا من بیند و گوش وی باشم
 تا من بشنود و دوست وی باشم که من گیرم و زبان وی باشم که من گوید و بدانکه نتوانی
 رسید بکار دن فرماهند در رفتن راه تقوی الابدانکه پیوسته بمراقبه و نگاه بانی دل انداخته
 مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدان که در هر لحظه حق سبحانه
 و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است اندیشه و خاطر تو و داناست بهر چه می رود
 بر زبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جمله عالم بگذرد بجنبه و آرام نگیر و الا که حقیقتا
 آنرا می بیند و میداند چون این بداشتی پیوسته با او ب باش در حضرت خداوند خویش
 و جهد کن تا نبیند ترا الا مشغول بد آنچه فرموده است و در آنرا آنچه نمی کرده است و نتوانی
 بدین صفت بودن الابدانکه اوقات خویش از آنوقت که بیدار شوی تا آنگاه که باز بخواب
 شوی جمله نگار باری و هر ساعتی را در وی جدا کن که داری در آن ساعت بدان مشغول
 باشی تا هیچ غافل و بیگار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهد کن کن که بیداری
 پیش از صبح بود که هر که راضی خفته یا بد برکت آن نهد و تمامی در دنیا بد که برکات در نگاه

لطف از یکیشکن در نزدیکی
 جتن ۱۲
 سه چیزی از پنج چیز است
 از کسی ترسیدن ۱۲
 سه با کلمه لام واقف
 کند کسی را با لغت ۱۲
 ملا واقف شود بعد ۱۲
 سه با لغت یکدیگر در سخن
 باز از سلام و معارف در میان
 شدن در بره و عجب بیان
 دو چیز باز در سخن و در سخن
 از شغف و عجز از بعضی قطع
 چیزی نیز آید و عجز از بعضی قطع
 عجب بعضی قطع خوب ۱۲
 بیانات اللغات

در طهارت جای بود و او بود و وقت بیرون آمدن بگوید **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي**
أَذْهَبَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي وَالْبِقَى عَلَى مَا يَنْفَعُنِي و پیش از قضای حاجت باید که سه
 کلنج پاک بنهاده داری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی بآب استجا کن
 و پس از بول سه گام برگرد و سه بار تنوخ کن و سه بار قضیب بپوشان و سه بار دست
 بزیر قضیب بیرون آور و در استبراه پیش ازین میغز که آن بوسه کشد و اگر در محراب
 طهارت کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از
 نشستن برهنه مکن و روی فراغ آب و ماه مکن و روی دلشت فرا قبله مکن لیکن قبله
 باید که بر یک دست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار ببول مکن و حد کن
 از جای که مردمان آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بوده از جایکه در مقابل باد
 باشد و از سوراخی که در زمین باشد دور نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بیغز و رتی بر
 پای بول مکن و چون کلنج بکار داری کم از سه کلنج بکار مدار و هر سه باید که پاک
 بود و درشت چنانکه بپیدی بر باید و فراتر نبرد از آنجا که باشد اگر سه پاک نشود و پنج یا
 هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت است و چون کلنج بکار داشتی و
 بنجاست فراتر نبردی و هیچ اثر ننگذاشتی اگر آب بکار نداری روا بود لیکن اولی آن
 بود که میان کلنج و آب جمع کنی و البته جز بدست چپ مکن و بگوید **اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي**
مِنَ الْبَغَائِقِ وَحَصِّنْ فَرْجِي مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون از استجا بآب فارغ شدی
 دست بزمین یا بیلوار در مال نگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از نشستن فارغ شدی

سه بار بپوشان
 سه بار بپوشان
 که خای نظار را بشو و دست
 که کلنج خشک شده و دست
 دیوار افتاده و خاک چسبیده
 سخت باشد
 سه ای بر سر آن که در
 از تقاق و حکایت
 فراموش
 سه ای که در خود دارد
 نجاست و شستن در آن
 خواستن

بگوید **يُخَفِّرُ لَكَ** یعنی آرزوش میخوانم و خوشترت را بر خمره خشک کن تا تمام آداب
 بجای آورده باشی **أَدَابٌ** و وضو چون از استنجا فارغ شدی آداب
 مسواک از دست ده که آن سبب پاکی دهان و خوشنود بودن خداست و یک
 نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا
 نشین و روی بقبله آر و بگوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ**
هَمِّ آتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ يَخْضِرُونَ پس بر دو دست سه بار شکر
 و بگوید **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيَمِينَ وَالْبَرَكَاتَةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشُّومِ**
وَالْمَلَاحَةِ پس بدل بگوید نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدیث
 بگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف
 آب بگیرد سه بار در دهان کن و بخلق بگیرد که روزه دار باشی و بگوید **اللَّهُمَّ اعْقِبْ**
عَلَيَّ تَلَاوَةَ كِتَابِكَ وَكَثْرَةَ ذِكْرِكَ و یک کف آب دیگر بگیرد سه بار
 بغض مینی برکش و درون مینی پاک بکن با انگشت دست چپ و بگوید **اللَّهُمَّ ارْحَنِي**
رَايِحَةَ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ رَايِحَةِ النَّارِ
وَمِنْ سُؤْلِ الذَّارِ الْخَاءِ هر دو دست آب بگیرد جمله روی بشوی و از سر کوشش تا گوشه
 پیشانی خطی راست بکش و هر قدر مویک سوی روی آمده باشد از آن خط آب با صابون
 آن موی برسان و همچنین آب با صابون چهار موی برسان ابرو و مویک و مژگان و
 موی که میان روی و گوش باشد و چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه

جمع
 پنج مرتبه در وقت وضو
 هر بار یک مرتبه
 هر بار یک مرتبه
 هر بار یک مرتبه

برسد پیرایه در بهشت تا با نماز برسد و میان انگشتان خلال کن با انگشت کهین ^{روی زنگنه است} کهین
 دست چپ که خضر گویند و ابتدا با انگشت کهین پای راست کن و ختم کهین پای چپ
 کن و بگوی **اللَّهُمَّ تَنَزَّلْ عَلَيَّ الصِّرَاطَ يَوْمَ تَنَزَّلُ الْأَقْدَامُ فِي السَّارِ**
 و بوقت پای چپ متن بگوی **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَرَلَّ قَدَمِي عَلَى**
الصِّرَاطِ يَوْمَ تَنَزَّلُ الْأَقْدَامُ ^{فقین} فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ**
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمَّا تَشَاءُ وَسُوءَ وَظَلَمْتُ نَفْسِي أَسْتَغْفِرُكَ
وَأَتُوبُ إِلَيْكَ فَاعْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَطَهَّرِينَ
وَاجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ هر که این دعا را در میان طهارت بگوید همه
 خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی او نهند پیوسته در
 زیر عرش طواف میکند و مزد آن تا قیامت دیرامی نویسد **فضل از بهشت چیز خوشتر**
 را کوشه دارد در طهارت از دست افشاندن و از آب سرف کردن و در و شستن
 طهارت سخت بر روی مزن و در میان وضو سخن بگوید و هیچ جامی سته بارش نشود که
 مقصود از چهارم شیطانست و موموسا زادر طهارت شیطانست که برایشان خندد
 ویرا او همان گویند و باینکه آفتاب کرده باشد طهارت کن و از کوزه سفالین طهارت
 کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

یعنی
 بگردان بر وزن جبین
 یعنی که بگویند باشد هر
 که این دعا را بخواند

یعنی
 نزدیکی از آن گویند
 این دو ال ایجاب طهارت
 در این باشد هم
 و آخرت

بهبهای گرانتر از آنکه بهای ولایت در آن موضع یا جراحی است بر تن تو که بکار داشتن آب
 نیم پلاک نت یا پلاک نندی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه خاک
 پاک و خالص نزم طلب کن و هر دو کف خویش بر کوزن انگشتان چست بهم باز
 بناده نیت استباحت نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گرداگرد یکبار مسح
 چنانکه خاک بهم روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتی بیرون کن
 و انگشتها کشاده بار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آنرا مسح بدان مسح
 کش چنانکه گردانک بهم برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان
 خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم کیفر فیضه پیش کن و چندانی که خواهی سنت کن چون
 دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن و الله اعلم **آداب رفتن بمسجد چون باداد**
 طهارت کردی و دو رکعت سنت نماز با مدا و در خانه بکن اگر صبح برآمده باشد که رسول
 صلی الله علیه و سلم چنین کردی آنگاه مسجد رو و از نماز جماعت دست باز مدار خاصه
 با مدا و که نماز جماعت بیت و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنها هر که دین در دل و
 قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد آهسته رو و بگو

مسجد بنام مسجد
 در جماعت مسجد
 از زبان

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ مَشَاءِ هَذَا الْمَلِكِ
 لَمْ أَخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا رِيَاءً وَلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ إِثْقًا سَخَطَكَ
 وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاسْأَلُكَ أَنْ تَنْقِذَنِي مِنَ التَّارِوَانِ تَغْفِرُ لِي
 ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ أَوَابُ دَرُشْدَنِ مَسْجِدِ بِيْرُونِ أَمْدَن

فريضه وادى بکوى اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وسلم اللهم
 انت السلام ومنك السلام واليك يعود السلام حيناً رباً بالسلام
 واذ خلنا دار السلام برحمتك يا ذا الجلال والاكرام سبحان ربى
 العلى الاعلى الوهاب لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وكه الخلد
 يحيى ويميت وهو على كل شئ قدير لا اله الا الله اهل التعمه والفضل
 والشانه الحسن لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره
 الكافرون پس اين بگو که سيد عالم محمد صلى الله عليه وسلم کلمات از جامع و کامل
 خوانده است و عايشه راضى الله عنها با موعظه است اللهم انى اسالك من الخير كل
 عاجل واجل ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من شر كل عاجل واجل ما
 علمت منه وما لم اعلم اسئلك الجنة وما يقرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من
 النار وما يقرب اليها من قول او عمل اسئلك من خير ما سالك
 عبدك ونبيك محمد صلى الله عليه وآله واستعيد بك مما استعاض
 منه عبدك ونبيك صلى الله عليه وآله اللهم وما قضيت لى من امر
 فاجعل عاقبه رشداً برحمتك يا ارحم الراحمين انكاه ان دعا بگو
 رسول صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه راضى الله عنها وصيت كروه است يا حى
 يا قيوم برحمتك استغيث اصلى شانى كله ولا تكلنى الى نفسى طرفة عين
 پس دعای عيسى صلوة الله عليه را بگو اللهم انى اصحبت لا استطيع

طاعت نيز در دفع كروه و در دعا
 كروه است يا حى يا قيوم برحمتك
 استغيث اصلى شانى كله ولا تكلنى
 الى نفسى طرفة عين پس دعای
 عيسى صلوة الله عليه را بگو
 اللهم انى اصحبت لا استطيع

دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد غيري واصبحت مرقتنا

بعلي فلا فقير افر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسوي بي صديقي

ولا تجعل مصيبتى في ديني ولا تجعل الدنيا اكرهى ولا

تسلط على من لا يرجمنى پس دعاها كه ياد گرفته باشى ميكوى و بايد كه

كارتو تا آفتاب بر آمدن از چهار ورديرون بناشد يكى دعا و ديگر تسبيح و ديگر

قرآن خواندن و چهارم تفكر كه در كتابان بسيار انديشه كنى و در تقصير خویش

در فرماينهاى حق تعالى كه بدان مستحق عقاب شده باشى اگر تدارك آن و عذر

خواستن بموجب شرع مشغول نشوى پس در طريقه تدارك انديشه كنى و چيزيكه

آن روز از طاعت از تو ممكن است كه در وجود آيد انديشه آن بكنى و از هر چه بدان

مستحق عقاب خواهى شدن ازان خذر كنى و عزم درست بكنى كه امر و زجر بطاعت

حق تعالى مشغول نشوم و كه در پيچ معصيت نگر دم و مهمترين انديشهها آن بود كه در

نزديكى اجل تفكر كنى كه ممكن است كه نزديك رسيده باشد و اگر فرارسد و ترا

نا ساخته يا بد پيچ بهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان بايد كه هر بار با دو

ده كلمه عادت كنى اول لا اله الا الله وحده لا شريك له كه الملك و له الحمد

يحيى ويميت و هو حي لا يموت سيده الشير و هو على كل شئ قدير و

يوم لا اله الا الله الملك الحق المبين **يوم لا اله الا الله**

الواحد القهار رب السموات والارض و ما بينهما العزيز الغفار

که برای خدایتعالی میخوانی و ایزد تعالی از سردل ایشان میداند که از برای قبول خلق
و حشمت است درجه دوم آنکه قوت علم نداری لیکن بذكر عبادت مشغول باشی چون
نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز
بزرگ است درجه سوم آنکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان درو باشد
و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بن و مال
عبادت بیماران و تشیع جنازه که این هم عبادت است و هم راحت خلق و ثواب این از
عبادت کسی باری نداشت زیاد است درجه چهارم آنکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو
نیاید الا آنکه بکسب تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز
چون شرط شرع در آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج
خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشد این نیز از جمله
عبادت است و ثواب این نیز بزرگ است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو و
غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرت است و اگر العیاذ بالله
بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانان بود این خود سبب هلاک باشد
و بد آنکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان
یا بر سربری که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین
برود و مقصودت بر زیان است و اگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی جهل آن کن که
سربسز بجبهی و حدز کن از آنکه سرمایه خویش بر زیان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه

بسیار است که در این دنیا
و آخرت سودمند است
و اگر کسی در این دنیا
و آخرت سودمند است
و اگر کسی در این دنیا
و آخرت سودمند است

حالتت یاسب راحت ایشان است و بدان مانند فرشتگان است و یاسب ریخ
ایشان است تا بدان مانند مار و گزوم است و دوکان و یا کسی را زوی راحت نیست لیکن
ریخ نیز نیست و در مجموع دوکان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی با سجد کن تا مانند
دوکان نباشی لیکن مانند باشی بر دوکان و ریخ خویش از خلق دور داری و جهدان کن
تک و وقت ضایع نمکنی و در هیچ وقت بجاری مشغول نباشی که ازان منفعت دینی نباشد یا منفعت
دنیائی که آن یا در تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالفت مردمان خویشان را
از مصیبت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزت گیری و در زناویه روی
پس اگر در زناویه دل تو از وسوسه پرانگزه خالی نباشد و بندگ حق تعالی بر دوام مشغول
نتوانی بود و با و را در عبادات و خواندن قرآن و سوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر باشد
که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سبب سلامتت اگر چه سبب غنیمت نیست و چون سود
نمیتوانی کردن کمتر ازان نبود که از زیان حذر کنی و نجسی تا با مرده برابر باشی و خستین
زنده باشد که نیکوترین احوال می آن بود که با مرده برابر بود **اواسن** از کردن
نماز تا دیگر باید که پیش از زوال استعدا نماز پیشین را با سازی و از پیش قبیلو کنی که نماز
شب بغیلو میسر شود چنانکه روزه روز بسحر میسر شود و قبیلو بر روز بی بیدار شب همچون
سحر باشد دینی روزه جهد کن تا بیدار شوی و همارت پیش از زوال کنی و وقت زوال
را بمسجد حاضر شوی و تحت مسجد کنی و مؤذن را فطر باشی و جواب مؤذن را بدی نگاه
پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه و سلم این چهار رکعت نماز را ز به

راغ فرخ اول زانان بهیج
دوست که جانان صند
باشد بخوبی و بیگ در کس
دانشان و بیان از کلام
رازی گویند ما بران
که زاویه هیچ وقت هم نمند
ن
شما سخن و سخنان
عنه ساخته اگاه شدن
از برای کار ما
مع قبیلو خواب کردن
چاشت گاه ما
معه همارت یک
شدن ما

کرده اند که در جزیه است که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند آنگاه فریضه بکن
 و دو رکعت سنت بکن پس از آن دو رکعت دیگر بکن و در و الله تنزیل و تبارک
 بر خوان یا این قسم اللدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و
 آله و سلم پس چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از نایب محسوب باشد و
 افضل بزرگ است آنرا پس سه رکعت و ترک بکن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی
 علیه و آله و سلم درین سه رکعت سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون
 و اخلاص خوانده است و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی و تر تا خیر کنی تا با آخر نماز
 شب بکنی و چون نماز خفتن بکردی بحدیث و افسانه مشغول مشو که خامت اعمال
 باید که بهتر بود و باید که بذاکره علم یا بمطالعه کتابی یا بچیزیکه بخیر تعلق دارد مشغول
 باشی تا خامت بخیر باشد چون بجوای خفت در جائه خواب روی بقبله کن و بر
 دست راست چپ که چون بر دست راست خفتی روی در جهت من فراقبله بود و چنانکه
 در لحد خوابانند و یاد کن درین وقت مرک را که خواب مانند مرگت و بیداری از وی
 مانند حشر و شاید که ازین خواب بر معجزی باید که مرک ساخته باشی و بر طهارت خفتی
 و وصیت زیر بالین نوشته داری و بر توبه خفتی و عزم کنی که چون بیدار شوی بسیار
 بیح مصیبت نشوی و هر خیریکه مسلمانان توانی رسانیدن برسانی و بدانکه تا کافران
 که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بکیس و بچکس با توبه مگر عمل تو و جاهای نرم
 فرو میسگن چنانچه بجد خواب فراخوشتن کشتی که خواب ندگی ترا باطل و بیفایده کند

مگر که بیداری بر تو و بال بود و خواب سبب سلامت تو بود و بدانکه روز و شب است
 و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت بنود چه اگر
 شصت سال عمر تو بود کفایت بود که هشت سال صنایع کنی بخواب آن سه یکی
 از عمر بود و چهار یکی خود از اول عمر بگو یکی صنایع شده باشد و باید که بوقت
 خواب آب نهارت و سواک بنهاده باشی و عزم آن کنی که شب بر خیزی یا پیش از
 صبح بر خیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای خیر ازین گنجها چند
 که توانی بنروز در زندگی و مغلسی بکار آید که گنجهای دینا آنروز هیچ سود نکند و چون
 پہلو بر زمین نهادی بگو می ربی باسمک وضعت جنبی و باسمک از نعم

هذه نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذابك یوم تجمع
 عبادك اللهم باسمك احیا و اموت و اعدو ذك من شر
 كل ذی شر و من شر كل اذیة انت اخذ بناصیتها انت
 الاول فلیس قبلك شی و انت الاخر فلیس بعدك شی اللهم
 انت خلقت نفسی و انت تتوفیها لك ماتها و حیاه ان اتمها
 فاغفر لها و ارحمها و ان احیتها فا حفظها اللهم ان اسالك العافیة اللهم
 ایقظنی فی احب الاوقات الیک و استعملنی باحب الاعمال الیک یقریب
 الیک زلفی و یبعدنی عن سخطك بعد اسالك فتعطینی و
 استغفرک فتغفر لی و اعولک فاستجب لی انکناه آیه الکرسی و آمن الرسول و

ع
 مانع کارگاه
 و در خواب است
 ام

نابینایی باشد و هیچ دشمنی با خویشش نبرازین نبود پس این معانی با خویشش باید
 که کوئی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در و حاضر نبود آن نماز
 پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشه دنیا رستی اگر نه باشی اقامت
 بگویی و اگر منظر جماعت باشی از بانگ نماز دست مدار پیش از اقامت بگویی آنگاه است
 کن و در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که ای فریضه نماز پیشین میکنم خدا
 عزوجل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت بگیرد دست بردار چنانکه
 کف دست برابر دوش بود و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست کشاده دار و در وقت
 بر آوردن دست و فرود گذاشتن از جانب راست و چپ بر مواز پس پیش بیرون میاورد
 و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آوردن چنانکه فرود گذاری آنگاه با سینه بری چون
 با سینه بروی کف دست راست بر پشت دست چپ و انگشتان راست بسا چپ فرود

گذارد پس از تکبیر بگویی الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بكرة
 و اصیلا پس و جهت و جهت تا آخر بخوان آنگاه سبحانک اللهم تا آخر بخوان و بگویی
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و آنگاه الحمد بر خوان و هر تشدید بجا آورد و فرق میاخذ
 و ظاهرا موز و آیین پیوسته با آخر سوره بگو باید که از وی کسب داری و قرآن بلند
 خوان در نماز با مداد و در وقت پیشین از نماز شام و حنقن و آیین نیز با و از بلند بگویی
 نماز با مداد و سوره های که در آخر قرآن در از ترست بر خوان و در نماز شام آنکه کوتاه تر است
 در نماز پیشین و دیگر و حنقن آنکه میاز هست چون و السماء ذات البروج و مانند آن

در نماز پیشین از نماز شام آنکه کوتاه تر است در نماز شام آنکه کوتاه تر است در نماز شام آنکه کوتاه تر است

و در نماز با مداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سوره الاخلاص و آخر سوره تکبیر رکوع
 پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باشی که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر رکوع آغاز
 کن و تا بر پامی باشی پشت را راست دار و سر و پیش دار و چشم بر جایگاه سجود دار و
 بهیچگونه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و بر رکوع نشود و کف دست بر دو
 زانو نه و انگشت چهارم را راست و کشاده دار و بر زانو فرود گذار و زانو باران و ساق راست را
 و زانو را بدور میاور و پشت در گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو بر صورت لای باشد
 راست و میان بازو و پهلوی کشاده دار و زانو کشاده ندارند لیکن خوشتر است راحت
 فراهم دارند و انگاه سه بار سبحان ربی العظیم بکوی و اگر امام باشی هفت بار بکوی
 یا یا زده بار نیکوتر بود و انگاه پشت راست باز کن تا جمله بالای تو چون الهی باشد راست
 و دست بردار بوقت بر آمدن و درین بر آمدن میگوی سمح الله لمن جعله چون راست
 باز ایستادی بکوی ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ما شئت من شیء جمله نماز باید و قنوت بخوان بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی
 تکبیر کن و بسجود شو و دست بردار و باید که اول چیزیکه از تو بر زمین برسد آن باشد که بر زمین
 نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو دست پس پیشانی برهنه بایستی بر زمین نه و هم
 اندامهای خویش کشاده دارد و سجود و زانو از پهلوی مادی و در شکم از ان دور دارد
 زانو جمله اندامها فراهم دارند و دو کف دست با انگشتها راست بر زمین نه در مقابله
 دو شش و ساعد دست بر زمین کمتر و سه بار سبحان ربی الاعلی و سجده بکوی و اگر

سه بفرموده است که در نماز
 قنوتان ملء الارض و ملء السموات
 باشد و در هر رکعت یکبار یا
 در جای نشیند و حکم نماز
 را هم رعایت کند و در هر رکعت
 چنان است که در سجده
 فارغ و کف دست باشد و قنوت
 از پای افراز باشد که روی
 از ان از لیسان چینی است
 بطول و قنوتی بودن
 دست بمسجود است
 باشد و نخستین سجده ایست
 و بعد از اول قنوت
 پیش و جوارحت کرد
 خشن بمسجود است
 و جوارحت نمودن باشد

امام نباشی هفت بار یا زده بار انگاه بکبیر کوی و راست باز نشین و برپای چپ نشین
و سر انگشتان راست بر زمین نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه بکوی رب اعظم

و الرحمن و ارزقنی و اهدکنی و عافنی و اعف عنی انگاه در سجودی همچنان بکن دست
باز نشین و سبک از نشستی باز برپای خیز و دو دست بر زمین نه مشت فر کرده چون
یکدیگر غیر کند چنانکه به پشت انگشتان بنشین اعتماد کن و در حال برخاستن یکپای
فرآپیش مدار و بکبیر انبدا کن و از آنوقت که به نشستن نزدیک سری تا آنوقت که بقیام
نزدیک سری پوسته میدار تا بهیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ بالله
یکبار بکوی و دیگر رکعت پنجم بکن بر کت دوم تشهد نشین و دست راست در وقت
تشهد بر ران راست نه فر کرده مگر انگشت سبوح که بدان اشاره کنی با آسمان درین وقت
که بکوی سلا الله نه بوقت گفتن لا اله و دست با انگشتان

چپ باز کرده بر ران چپ و برپای چپ نشین چنانکه میان دو سجود تشهد بار نشین
سیرن چپ بر زمین نه هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان

پای راست بر زمین نه از سوی قبله و التیمات که معروف است بر خوان تاللا اللهم صل على
محمد و آله تشهد و باخرن تمام بر خوان و فریضه تاللا اللهم صل على محمد است و دعا

که پس از التیمات معروف است بر خوان و آن اینست اللهم اعننی علی ذکرک و شکرک
و حسن عبادتک اللهم انی اعوذ بک من فتنة الحیا و المات و اعوذ بک

من فتنة المسیم الرجال اعوذ بک من جمید البلاء و درک الشفا و شامة

تشهد بر ران راست نه فر کرده مگر انگشت سبوح که بدان اشاره کنی با آسمان درین وقت

الاعداء وسؤال الغنائم اللهم اني اعوذ بك من فتنه الدنيا وفتنة القبر وعلاب
 النار ^{بجنتك يا ارحم الراحمين} روى سوي راسن کن و بکوی السلام علیکم ورحمة الله
 واز جانب چپ یکبار دیگر کوی و درین وقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام
 دادن نیت کن بر فرشتگان و کسی که حاضر باشد اینست صورت نماز کسی را که تنها
 بود روح نماز خشوع و حضور دل است با هر چه بر زبان میرود حسن بصری رحمة میگوید که
 هر نماز که دل در روی حاضر نیست بعبودت نزدیکتر است و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی بنویسد هر کسی با آنقدر نویسد که داند که چه میکند
 و دل و حاضر بود و السلام **اوقات امامت** و اقتداست امامت که نماز
 سبک کن که الشی رضی الله عنه میگوید بحکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی
 بودی که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و باید که بگیر افتتاح ^{بیتهم} نماز تا اقامت تمام نشود
 و تا صف راست ننگند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز بردارد مگر آنقدر که خود
 بشنود و نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر ننگد ثواب امامت نیابد و جماعت
 ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشد و باید که وجهت و آعوذ ^{است} آهسته گوید و
 الحمد و سوره با آواز بخواند در رکعت پیشین مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و
 آیین نیز با آواز گوید با فاتحه و ماموم نیز آیین گوید با آواز باین امام بهم نه پیش و نه پس و
 امام پس از فاتحه آنقدر خاموشن ^{ایستاده} باشد که جماعتان فاتحه بخوانند تا سوره تمام از وی
 بشنوند شیند و ماموم هر فاتحه بخواند مگر در نماز پیشین دیگر و در نمازیکه در افتاده باشد

عنه شتر و باغ و زمین
 کردن در نماز و باغ و زمین
 چشم و نیت یکبار
 سوره بخواند
 علیه صلوات باغ و زمین
 نیت و حاضران هم
 عله افتتاح کردن و
 آغاز کردن امام
 عله وجهت ایستادن
 و آواز صفیفا و آواز
 سن الشکرین
 عله آعوذ ای اعوذ
 باشد سن الشکرین
 الرتیم

و آواز امام شنوند و امام تسبیح رکوع و سجود سه بار پیش نگوید و در تشهد اول چون
 اللهم صل علی محمد و علی محمد بگفت بر خیز دو برین نیفر آید و در وقت سلام نیت
 سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب کند و چون سلام داد سبک بر خیزد
 و رو با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند سبک باز نکند تا ایشان بگذرند
 و باز کردند و از جامعینان یکس بر خیزد تا اول امام بر خیزد و امام چون باز کرد و خواه از
 جانب راست باز کرد و خواه از جانب چپ اما از جانب است اولی از امام در دعا خواند
 را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفر لنا و قنوت با و از گوید و قوم آمین
 می کنند و دست بردارند که این درست نشده است از رسول الله صلی الله علیه و آله سلم
 برد و ام مکر کبار که واقعه افتاده بود بر قومی که دعای مکر چون واقعه نباشد بر آن
 قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انک تقضی و لا یقضی علیک ما موم نیز همان میگوید
 تا با خر قنوت و یکس از جامعینان تنها نایستد مگر در صف و اگر جای ناید یکی را باز پیش
 تا نزد یک خویش و آنکس را باز پس بیاورد برای او و تسبیح عمل نماید که در پیش امام شود
 و نه نیز بادی بهم کند لیکن از پس او میشود و چون پیشانی امام در سجود زمین رسد آنگاه او
 قصد سجده کند و تا امام راست نه نشیند روی سر از سجود بر نیارد و آداب نماز آورنده
 بد آنکه آویزید مومنان است در روز بزرگوار است که بدین امت از زانی داشته اند و اند
 وی ساعتی است که هر دعائی که در آن ساعت افتد مستجاب میشود باید که از روز پنجشنبه یا
 ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و تسبیح و استغفار مشغول باشد و شبانگاه

را تقوی و با دعا
 تقوی و با دعا
 تقوی و با دعا
 تقوی و با دعا

روز پنجم شب که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه است نیت روزه روز
 آدینه کن لیکن با پنجمین بهم یار و ز شنبه که نیت است از روزه روز آدینه تنها و چون صبح
 آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم است پس جامه سفید در پوشش که
 خداوند تعالی جامه سفید را دوست ز دارد و بوی خوش بکار دارد و جلد تن پاک کن
 بد آنکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را تجمه کنی و ناخن بر بینی و مو اک کنی پس
 پگاه بمسجد جامع شوی و در راه اهمیت و بحرمت روی که در خبر است که هر که درین
 اول مسجد جامع شود و پیمان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دوم ساعت چنان
 باشد که گاهوی قربان کرده باشد و در سیم ساعت گو سفیدی و در چهارم مایمانی و در
 پنجم بیضه چون امام برینر شد صحایف در نوزند و قلمها بگیرند و فرشتگان بسام خطبه
 مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نکر ایمن بحسب جانه و تعالی بوقت دیدار بر
 اندازه پگاه خاستن بود روز آدینه و چون در جامع شدی صفت اول طلب کن و اگر
 مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان ز رفته و در پیش ایشان نرا شو و نزدیک
 دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منتین تا بخت مسجد کنی اگر چه خطیب در میان
 خطبه بود و چه دکن تا پیش از آنکه خطیب بیرون آید چهار رکعت نماز کنی و در و سوره اللانی
و سوره الکف و لک و یسن بر خوانی و اگر نتوانی الهم تنزیل و یس و حم اللخان
تبارک الذبیده الملک بر خوانی و اگر نتوانی در هر رکعتی بجاه بار خاص بخوان که در
 خبر است که هر که این نماز بکند میزند تا آنگاه که جایگاه خویش در بهشت نبیند یا کسی دیگر

مع تقیما
 در روز آدینه
 در

و گوش از عیشیدن بپوده که شونده ز بار گوینده است یکه صفت اندام نگاه باید داشت
 همچون شکم و زنج که در جز است که پنج چیز روزه را بکشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و
 سوگند دروغ و شهوت نگر سین و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که روزه چهار
 چون روزه دار چنان باشد بپوده نکوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند
 گوید که من روزه دارم نگاه جهد کن نماز روزه بطعام حلال کشانی و زیادت از آن
 از آن نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خورده چه بیکبار چه بدو بار بلکه چون بیکبار
 بود معده کران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت نیز شود و مقصود از روزه شکستن
 شهوت و ضعف قوت است و در جز است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تراز شکم
 نیست اگر چه از حلال بود و چنین روزه بسیار داری چند آنکه توانی که روزه بنیاد همه
 عبادتهاست و کلید طاعتها رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خدایتعالی میگوید که
 هر طاعت که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود و تا به قصد کرد روزه که روزه مر است
 و جز آن روزه بر منست و جزای آن من دهم بی اندازه در رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 بدان خدایک جهان من بحکم است که بوی دمان روزه دار نزد خدایتعالی خوشتر است
 از بوی مشک خدایتعالی گوید بنده من از طعام و شراب دست داشته است برای من
 روزه از من است و جز این دهم بران در رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بهشت را در است
 جدا گانه که نام آن ریاست جز روزه داران بدان در نشوند پس اگر در آن معاصی
 بد آنکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور بودن و هر کس طاعت

طاعت که بر او است
 تا آنکه او را طاعتی بر او است
 است که بنده از آن است
 خطای است و در آن
 است خواننده با بین
 به نقطه و دفع اول
 است که بنده
 باشد که در دست
 کند خواه و غیبت
 شده باشد خواه
 نشد و باشد
 با طاعت است از آن
 کند بر بران

بجای تو اند آوردن اما از جهل معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیق نبی و برای این گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که بجزت بچقیقت آنست که کسی از کار بد بجزت کند و چنانچه بچقیقت
آنست که با هوای خود و جهاد تو اندر کرد و بدانکه معصیتهای تو بر اندامهای است که هر یکی
از این نعمتی است از خدای بر تو و اما منی است نزدیکت چون لغت ویرا در معصیت بکار
واری و در امانت وی حیانت کنی از ناسپاسی و ناکاری هیچ چیز باز نگرفته باشی
انداخته ام تو همه رعیت تو اند نگاه کن تا ایشانرا چون نگاه میداری و بچکشت از بندگانی
که در رعیت دار است و نه ویرا از رعیت وی بخوابد پرسید و یقین بدانکه جمله اندامهای است
و گوشت تو در عوصایا قامت بزبان فصیح بر گو گواهی خواهند داد بهر چه کرده باشی و بر
سر چند سزا خلق ترا عاقلست و بیخفت خواهند کرد چنانکه خدای تعالی گفت **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**
عَلَيْكُمْ أَلَيْسَ لَكُمْ آيَاتُ نَحْمُكُمْ يَا كَاذِبُونَ آرزو عظیم که زبان
ایشان و دست و پای ایشان بدیشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند پس جمله این بخش
را بخندار عاصمه بنت انعام چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم آنها چشم بدانکه
ویرا برای آن افزیده اند تا چون میروی راه فرامینی چشم از پشت پای بر میگردد که میروی تا
هر چه ترا بدان حاجت است بر بینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منگردد در ملکوت آسمان
و زمین نظاره کن و بعزت گیر و عجاب صنع بادشاه بین و هر چه جز اینست چشم نخواهد
خاطر از چهار چیز از آنکه در نامحرم نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و آواز آنکه بچشم
خرد در مسلمانان نگری و ویرا حقیر داری و آواز آنکه چشم را بچشم مسلمانان کشاده داری آنگوش

له صدیک گوی سب
برایشان زبانهای ایشان
دست ایشان را بکار بندند
ایشان را بگویند و در آن
نسخ از زمین
شاه از چشم چشم بختیار
اندر بند نبود بکن مردم
نظر کرد بود در رسول خدا
عید و از او بگو بگو کرد اول
نظر است در یکم که در کتب
نظر است که ما شکر شود
نظر است که در در میان
خود را از آن در پیوست
نظر است در در در در در
نظر است در اول نظر آنکه
نظر است در در در در در
نظر است در در در در در
نظر است در در در در در

و در باره آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش
 و آنکه ۱۲ غلط است و در باره آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش
 و آنکه ۱۲ غلط است و در باره آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش
 و آنکه ۱۲ غلط است و در باره آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش

را نگاهدار از آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش
 را برای آن آفریده اند تا سخن خدایتعالی و سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حکمت علما
 و اولیای شنوده آن علمی که از ان حاصل کنی نداد آخرت سازی و سعادت ابدی رسی چون
 بدان ناشی است و بیهوده شنوی آنچه زاده و یاد تو بود و جسم و نفس تو گردد و آنکه سباحت
 تو بود و سب بلاکت تو گردد و هیچ نگوئی ساری و زیانکاری پیش ازین نبود و کما بر کبریه
 کما گویند بود و بس بلکه شنونده شریک گویند باشد در روز و در شب و با زبان
 از برای یاد کردن خدایتعالی آفریده اند و بر آنکه از ان قرآن و گفتن علم در راه نمودن
 خلق سجدهای عزوجل و پیدا کردن آنچه در دل نهانست از حاجتهای دین و دنیا چو پیرا
 بکار داشتی نه در آن کفران لغت خدایتعالی کردی و دوی چهره ترین اندامهای آدمی است
 بروی و هیچ چیز آدمی را چنان بسر و نیکنند که زبان هر وقت که داری از نگاهداشت و
 باز گیر که بناید که ناگاه ترا در قعر دوزخ افکنند که در جبر است که بنده باشد که یک سخن بگوید
 و آن سخن ویرا بفتاد سال را به قعر دوزخ فرودی افکنند و یکی را از یاران رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم در کارزار کفار بکشند کی گفت خاک می که بهشت رسید رسید صلوات شد
 علیه گفت تو چه دانی باشد که وقتی سخن گفته باشد تا گفتنی یا بختی و ادانی از آن سخن
 بخلی کرده باشد پس زبان از هشت چیز نگاهدار اول آن دروغ زبان نگاهدار و
 جد مزاح و بازی که چون در منزل زبان بدروغ حادث کند در جهاد ان باز نماند
 و دروغ از گمانان بزرگی است چون بدروغ معروف شدی کسی نیز بر قول تو اعتماد

بیان در چیز و بعد از آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش
 و آنکه ۱۲ غلط است و در باره آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش
 و آنکه ۱۲ غلط است و در باره آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش
 و آنکه ۱۲ غلط است و در باره آنکه بوی و بدعت و عیبت و نجس و سخن بیهوده و باطل شنوی گم گوش

بر پنج وعیب وی اند و بگین بودی هرگز عیب و اشک را کردی و با شکار شدن
 اند و بگین بودی و هر که بداند که خدایتعالی در قرآن غیبت کند و راه برادر خوار ماند
 کرده است و گفته است **لَا يَحِبُّ أَحَدٌ كَمَ أَنْ يَأْكُلَ لَمْ يَخْبِيهِ مَيْتًا فَكَيْفَ خَفِيَ مَرُوزَ غَيْبِ**
 نکند و حکمی گفته است که هر که داند که خدایتعالی با او فرزند خلق هیچ غلط نبود و میداند
 نه هر کسی را چگونگی آفریده است همچنان غیبت نکند و اگر در یک چیز اندیشه کنی هرگز هیچ
 مسلمانی را غیبت نکنی در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن هر چه هست
 یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از آن پاک کنی بماند که عجز مردمان چو
 عجزت و عذر ایشان چون عذرت و اگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه
 هیچ عیب آدمی چون نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ عاقبت ازین زیاد نیست
 و اگر خدایتعالی تو نیز خواستی ترا بعیب خویش بنیاد کردی **كَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْرًا أَبْصَرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ وَغَافِلًا عَنِ
 باشد خویشتن را چشم مضامینی و دیگر از آنچه چشم غفلت و اگر راست می پذیری که چنین
 پاک و بی عیبی بشکرت مشغول شود خویشتن را بعیب مرد در خوردن آلوده مکن که غیبت
 بزرگ است و اگر تو نیز از غیبی خالی نیستی و ندانستی که کسی از آن گوید تا آن اشکار شود
 و دیگر از این می بیند که رنجور شوند اگر عیب ایشان پوشی و نادیده و ناشنوده داری
 خدایتعالی نیز عیبی ترا پوشد و اگر ویرار سو کنی خدایتعالی زبانه های دراز
 بر تو مسلط کند تا ترا درین جهان رسوا کند و آنگاه در روز قیامت ترا بر خلق

عنه از یاد است بسیار
 کسی از شما که بخورد
 عیبش برادر خوار
 موشه با شنیدن
 شود از وی
 غیبت
 عله وقتیکه اراده
 میکند حق تعالی بده
 خود نیکی را بین میکند
 او را از عیبهای او دور

بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند اینست جمله آفتهای زبان و زهری از وی
 الایتهنانشستن و زاوید گرفتن که در میان مردمان زبان نگاه داشتن ممکن نباشد
 مگر چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاد و بود پیوسته تا سخن
 نگوید مگر بصورت و اشارت بزبان کردی و گفتی که این مراد کارمانند است پس
 بسبب بلاک است در دنیا و آخرت از وی حذر باید کرد اکنون آفت چشم و گوش و زبان
 گفتیم آفت معوض است شکم است که همه بلاها از وی خیزد و اما شکر را نگاه باید داشت از حرام
 و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد و نه چنانکه شکم پر شود و پیش از
 سیری باید که دست از طعام بازگیری که چون سعه سیر شود دل سیاه شود و حفظ تباه
 گردد و اندامها از عبادت گران شود و شبهه تنها که لشکر شیطان است قوی گردد و سیری از
 طعام حلال کلید بر شر است پس اگر از حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است
 بر همه مسلمانان و عبادت در شس حرام چون بنا نهاد است بر سر آب بر رگان
 دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال نیافت است که چون بجامه خلق دندان بیافزاید
 قناعت کنی از حلال در نمائی اما چهل تنم که از حلال بود دستور بود و حلال بسیار است
 بر تو نیست که باطن کار با شناسی بلکه هر چه بییقین دانی که حرام است از آن دور باش
 و هر چه دل گواهی دهد بحر امنی او بسبب دلیل نشانیکه بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز
 دور باش و هر چه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال بود و
 دست سلطان بود اگر دانی که از بر اثر حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

عنه تنم که از حلال بود دستور بود و حلال بسیار است
 بر تو نیست که باطن کار با شناسی بلکه هر چه بییقین دانی که حرام است از آن دور باش
 و هر چه دل گواهی دهد بحر امنی او بسبب دلیل نشانیکه بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز
 دور باش و هر چه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال بود و
 دست سلطان بود اگر دانی که از بر اثر حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

و اگر دانی که از کسی بظلم بسته است حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجا است و غالب
 مال وی حرام است از آن دور باش که ظلم دی دلیل حرامی است بظاهر اگر چه یقین نیست
 و همچنین مال تو حرام گرد مطرب و غیره روشن کسی که کسب و بیشتر از حرام است چون ندانی
 که آن مال بعینه از کجا است بگالب فریگیر و از آن دور باش و مال دیگر مسلمانان هم
 حلال دان مگر آنکه دانی که از وجود حرامی است روشن از جمله حرام روشن مال وقف
 بود که کسی بخلان شرط واقف بستاند چنانچه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد
 بصفت و سیرت لیکن بمرقع و سجاده صوفی باشد و بس و یاد در مدرسه وقف طلب علم خورد
 و وی بطلب علمی مشغول نباشد و هر که روی مصیبتی رود که اگر آشکارا شود گواهی وی
 بدان رد کند هر چه از وقف صوفیان خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت
 از عدالت در وی خصال دیگر بود که کم از وصف عدالت خود نباشد و هر که خویشتن را
 بصورت پارسیان فرمائید تا ویرا بدان سبب چیزی بدهند هر چه بستاند حرام بود اگر در
 باطن و چیزی بود که اگر دهند بدانستی ندادی و از سیمعی گفت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم که حلال ترین چیزیکه مرد خورد آن بود که از کسب است وی بود اما فرج را از حرام
 نگاه باید داشت و این نتوانی تا آنگاه که چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه
 آن نگاه نداری شکم از شهوت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت است
 و شهوت اندیشه آورد و اندیشه فراتر گریستن دارد پس بیخ هم شهوت با سیر خوردنت
 خامه از شهوت اما دست نگاه دار بآنکه کسی را بزنی یا حرامی فراگیری یا در روی تو و اما

باید بافتن مال
 کسب کردن با غنا و
 بیان نصیب دانستن
 علم
 طلب بغير علم
 بپند و باي صوفی و بغير
 زودمان داشته و باي
 آرد از
 علم بافتن و تفت
 علم از اول
 علم اندیشه بغير
 مکر و خیال

خیانت کنی و با قلم چیزی نویسی که بزبان نشاید گفتن از بهر آنکه قلم بچو زبان است بلکه
 عظیم تر که نوشته بماند و گفته نماند اما پایی نکند از آنکه بجان ظالمی روی یا از پس
 نا محرمی فراشوی یا هیچ کاری ناشایست فراشوی و بجان سلطان و وزیر و عالم ظالم
 شدن مصیبت است الا بصورت که مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که هر که تو نگری
 تو اضع کند برای تو انگری و در برج از دین وی بشو و معلوم است که چون تو انگ ظالم
 باشد بتر باشد که تو اضع تو انگر بدتر از تو اضع ظالم است اینست نکند داشت اندامها
فصل بدانکه حرکت و سکون تو بانداهای تست هیچ یک در مصیبت بکار مدار و پیوسته
 بظاقتها مشغول می باشی بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال مانو گردد و اگر در طاعت و شکر
 بکار برده باشی راحت و فایده آن با تو آید و خدایتعالی از تو و عمل تویی نیاز است و
 ز بهر تا خویشتن را عشو نهی و کونی که خدایتعالی رحیم است و کریم و گنایان بندگان
 پیام زد و این سخن حق است و شیرین و لیکن در زیر روی زهر قاتل تمبیه دارد و گوینده
 این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که
 زیر کانت که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و احمق
 آن باشد که هر چه خواهد میکند و آنگاه بر خدایتعالی تحکم میکند و آرزو میخورد با مرزش
 بدانکه این سخن که خدایتعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ چیز
 نمکند و باموختن علم مشغول نشود و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که مرا به همه علم بیجا
 کند بی آموختن چنانکه در انجیل را علیه الصلوة و السلام و کسی که تو انگری خواهد و از بختات

علم به بیخ باغ غنچه نظر دار
 بر وزن چرخ غنچه باغ
 وصف و موصوف و وقت و غیر
 باشد در کتب و آثار
 باینکه هر که در این
 علم حکم کسوت است
 آری

حاشیه
 حرف چهارم نای مشد
 گفته کاری کردن و کنای
 نمودن من
 شمس در معنی کرم
 این بعضی گویند کرم
 بر فعل اول است که
 باشد در مقام و همان
 او معنی مسخر و سلوک
 که هر که در انام گویند
 جز نفع بخورد و اسامی و
 خود منظورند از نفع هر روز
 کرم است و بعضی گویند کرم
 است که بگوید در نفع
 باشد یا باشد بد بگوان بود
 و از آن خود رذیله دیگران
 باشد بخواند و بعضی گویند
 کرم است بر چیز نیک را
 معنی از بیدار
 شمس با رسته حرکت دین سلوک
 پیش سحر کار بوشده کردن
 از عرض و ناموس
 سحر

و حرارت و کس کردن دست بار و گوید که خدایتعالی کرم است باشد که بی رنج لطفی
 بمن نماید اگر تو این سخن را از گروهی بشنوی ایشان را محق دانی و بر ایشان خندی
 و اگر چه از کرم و قدرت خدایتعالی میگویند و راست میگویند و همچنین بزرگان دین بر تو
 خندند چون امرزش و رحمت چشم داری بی جهد و کردار نیک و خدایتعالی میگوید
وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ بچکس ندر و دیگر آنچه بکار و میگوید حقتعالی
جَزَاءِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزا بر قدر کردار شما خواهد بود و میگوید **إِنَّ الْآبْرَارَ**
لَنْ يَنْجِيَهُمْ **وَأَنَّ الْعَجَّارَ لَنْ يَجْتَمِعَ** نیکوکاران در بهشت آیند و نیکوکاران در دوزخ
 و چون از جهد خویش دست برنیداری و در طلب سیم و زر در طلب علم و در طلب سعادت
 آخرت نیز دست مدار و زاده آخرت برگیر که سفر در از بهشت و عقبه بلند و غره مشه و خوشتر
 را عشوه مده که چون پشیمان شوی سود ندارد و معنی کرم و رحمت خدایتعالی آن است که
 مملکت آخرت و سعادت ابد بد بر بخی اندک که روزی چند بکشی پس آن کن که بزرگان
 و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و حزم پیش گرفتند چنانکه ابلیس غافل که غره
 شدند و خوشبختی را عشوه دادند تا هلاک شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهاد
 و تقوی بجا آورد و باین همه بجات باید که این همه بجا آورده را خطر نادر راه است
 چنانکه معلوم است که هر که بخار و نذر رود و کاشکی آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم بپرا
 کند و بر برگیرد که بای همه خطر راه افتند در راه است بآن کار آخرت نیز همچنین میدان
پیدا کردن معصیت دل بد آنکه آنها ما را از معصیت کردن چنانکه گفتیم

و آنکه ز سعادتی را که میخواهی در آنجا
 حقه

شو انی داشتن تا پیشتر دل زنجاست و پلیدی صفات نکو مهیده پاک کنی که اصل است
 و ای مرتن وی هست اگر وی پاک و شایسته بود بر اندامها جز پاکی و شایستگی نرود و اگر
 پلید بود و بصفات ناپسیده آلوده بود از وی جز پلیدی نترسد و که از کوزه آن
 بیرون آید که در وی بود و صفات نکو مهیده بسیار است چون سوره طعام و سوره نگاه
 و سوره تنخین سپوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد سه صفت
 است که بیشتر پارسایان انان خلاص نیابند و تا دل از ان پاک نکنند پارسای
 اصل ندارد و آن حدیث دریا و عجب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است
 چیزی پاک کننده مرد است بخمیکه چنان قوت دارد که حکم وی بزخیل روان بود و هر وی
 دل که بنده از پی آن فراتر شود و عجب یعنی پندار نیکو پیشتر اما حدیث شایسته از بخلی
 که بخلی آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ در و پس آنکه نمستی که در خزان
 خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخلی وی عظیم ز درشت تر باشد و
 حسد آن بود که ویرا دشوار بود که خدا تعالی از خزان قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون
 مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خواهان آن باشد که آن نعمت را
 حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آرد و اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت بیایی
 باطن بود و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حدیث گفته اند را
 چنان خور که آتش هیزم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس روی حمت نکند که دنیا
 هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان و که خدایا بر ایشان نعمتی باشد مال یا جا

سوره تغویین
 در مس از خارج
 قال انبیاء علیهم السلام
 رسول الله و باطل الحقت
 کما تامل انار العطب
 سوره قال انبیاء علیهم السلام
 علیه السلام بخیر من خلق
 فان کان عاجبا
 سوره درج کتب
 نورس ازنده
 بدان

یا علم و ورع و وی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه
 بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویش را به همه مسلمانان
 اینها ز باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنا اند که یکدیگر را نگاه
 میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی در و مند شود همه تن آگایی یا بد چون
 دل خویش بدین صفت نیایی فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل
 کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما با شرک نهانیت که بیشتر خلق آنرا نشاند از
 پوشیدگی و معنی ریای آن بود که خواری که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزلقی باشد و در
 مردمان و جاهایی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که پارسائی
 جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کار نما که میکند از علم و
 عبادت برای روحی و ریای مردمان میکند و نشان این ریای آن باشد که چون
 عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر نگویید چون مردمان بشوند شاد گردد و اگر
 شاد نشود و این سخت عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کند و حرمت
 وی نگاه ندارند و با وی در معاملات مسامحت نکنند و ویرا بر پای نخیزند و جای
 بوی ندهند و مخاطر خود چشم بیند و اگر چشم بیند تعجبی بیند که اگر در سر این
 عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گوی منی از عبادت خویش بر مردمان نهاده است
 و آنرا جزایم بید این اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و
 این از آن ریای باشد که در خبرست که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرموده

شهر ریای خویش را
 بخلق بی شکلی نمودن
 در وی در ریای هم نمونی
 ریای باشد و در صورت
 واد و عطف بدهد ۱۲
 غایت
 شه روی بضم اول
 و سکون ثانی و تخانی
 یعنی در خسارت
 که جزئی بود گویند
 یعنی ریای ساستگی و
 ایستد و تقصیر و تجسس
 نمودن و پیدا کردن
 نسبت و بافت هم
 است ۱۲

باز زیند که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مراد فرموده اند که عمل ویرا راه ندهم که در میان
 مردمان فخر آوردی پس عمل بنده دیگر که نوری از ان می نماید یا از صدقه دروزه نماز
 با آسمان سیوم برند فرشته آسمان سیوم گوید بایستد این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته
 تکبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مراد ستوری نیست که عمل ویرا راه ندهم پس
 عمل بنده دیگر از گدایی دیگر همچون ستاره درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره به
 آسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستد و این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته
 عجم نگذارم که عمل و از من در گذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب در میان بنودی
 پس عمل بنده دیگر با آسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کند از نیکی فرشته
 آسمان پنجم گوید که این عمل برابر روی و باز زیند و برگردن و پند که من فرشته
 حسدم و حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کنسی نیکی کردی
 زبان در ایشان دراز کردی من عمل ویرا راه ندهم که از من در گذرد و پس عمل بنده دیگر
 بر آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این
 عمل بر روی و باز زیند که وی بزنجبکس ویرا بلای ورنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی
 کردی و من فرشته هفتم نگذارم که عمل وی از من در گذرد و پس عمل بنده دیگر می برند
 با آسمان هفتم از نماز و روزه و زکوة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم در افتاده باشد
 و روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته در مشایعت آن
 می روند و فرشته آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی و باز زیند و قطن بردل و زیند که

این مشایعت
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 است و در این وقت
 در آسمان هفتم
 می افتد و در آن
 روز سه هزار فرشته
 در مشایعت آن
 می روند

من باز دارم از خداوند خویش بر عهده خالص برای وی نباشد و وی بس خویشت
 رضای خدای را نخواسته است بلکه بدین بزرگی خویش حبه است میان فقها و با نیک و
 آوازه جسته است در شهر ما را فرموده است خداوند جلش از که عمل و پیراه ندهم و هر کس
 خالص خدای را نباشد آن ریا بود و خدایتعالی عمل مرئی نپذیرد پس عمل بنده دیگری بر بند
 نماز آسمان هفتم در گذرد از نماز روز و روز که توجع و عمره و خلق نیکویی و ذکر خدای و
 همه ملایک آن سماها بموافقت با ایشان می روند تا همه سماها بر دارند و بخدایتعالی رسانند
 و همه گواهی می دهند که این عمل خالص است خدایتعالی گوید شما رقیب گهسانان کردار بنده
 میسند و من مطلع بر دل و ایم این عمل برای من نکرده است بروی ما اجنت من پس فرستگان
 گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانهاست بروی لعنت کند پس معاذ
 گفت رضی الله عنه من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ یعنی این چون تو انم کردن
 یا معاذ بمن اقتدا کن اگر چه عمل تو که گناه است یا معاذ زبان نگهدار از برادران خویش و از
 خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران حواله کن و بزرگ خویشستی مکن با مردمان
 و بر نکو میدن ایشان بر خود تنها مکن و خویشستن را از ایشان برتر مدار و کار و دنیا برین
 آخرت میفکن و خویشستن تکبر مکن چنانکه از بد خوئی تو حذر کن پیش کسی با دیگری راز
 مگوی و پویشتن مردمان مدد که انگاه سگان و دوزخ ترا بدرند روز قیامت ^ع قال الله
 تعالی اِنَّ الشَّيْطَانَ لَشَطْرَانِیْ که آن چیست معاذ گفت آن چیست یا رسول الله گفت
 سگانند و دوزخ که پرست و گوشت از استخوان باز کند معاذ گفت یا رسول الله ازین

معاذ بن جبل را
 فرستادند
 که از ایشان
 بپرسند
 که چه میگویند
 در این باره
 و معاذ گفت
 که اینها
 همه کفارند
 و اینها
 همه مشرکند
 و اینها
 همه منافقند
 و اینها
 همه کاذبند
 و اینها
 همه دروغگو
 و اینها
 همه فریبکارند
 و اینها
 همه دزدانند
 و اینها
 همه قاتلانند
 و اینها
 همه زانیانند
 و اینها
 همه فاسقانند
 و اینها
 همه فاجرانند
 و اینها
 همه سفاکانند
 و اینها
 همه بیچارگانند
 و اینها
 همه غمگینانند
 و اینها
 همه غمخوارانند
 و اینها
 همه غمناکانند
 و اینها
 همه غمناکوارانند
 و اینها
 همه غمناکوارانند

خصلتها که را نمائی یا بد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا معاذ این آسان است
 بر هر که خدایتعالی آسان کند زبان نگاهدار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندگان
 قرآن باش آنگاه روایت کنند که بچکس از معاذ مشغول تر نبودی بقرآن خواندن از بیم
 این حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر و
 حسد و غیبت و غیر آن بر بچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند یا علم
 آموزد از برای جاه و قبول خلق پس عایمان ازین صفت رسته تر اند از قرآیان و علما
 و پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند
 تا باطن ازین پلیدها پاک کنند و این صفات همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی
 دینا است و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که دوستی دینا سر همه خطاهاست
 ائت دینا ایست و با این همه دینا کشت زاد آخرت است که زاد آخرت از دینا بر
 توان گرفت لیکن هر که از دینا بقدر حاجت قناعت کند تا زاد آخرت برگردد دینا
 کشت زار آخرت ویست و هر که از دینا تنم جوید هلاکت گاه ویست و الله اعلم
فصل اینقدر که گفته آمد از علم و تقوی اول زاد آخرت است و باین هدایت
 خویشتر را درین بیازمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادت است و در کتاب جای
 علوم الدین حاصل کن تا سر و بدن تقوی نشانی حجج باطن تقوی آید آن که وی از صنفا ناپسندید
 پاک کردی امیدوار که حجاب بریخزد و میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت
 الهیت تارازنای ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این

له قرآن ای تالیان
 و پارسایان
 عه با آنکه دنیا سر همه خطاهاست
 است درستی آن اصل
 همه مستجابست و چه نیت
 از آن باشد که او دشمن
 خلعت و دشمن در دستمان
 خدا و دشمن دشمنان خدا
 آقا دشمنی خدا بآن کند
 که ما حق تعالی بر بندگان
 او زنده با بوی نرسند و آقا
 دشمنی با او در دستمان خدا بآن
 کند که خود با بوی نرسند در
 چشم ایشان می آید
 ما در عبودیت شریک
 هیچ بخورند و هیچ آن
 بکشند از آگاهی با دشمنان
 عطا بآن کند که اینها
 چون عاشق خود مکنند
 حلقه

سعادتی
 هر دو یکبار
 دشمنان ایشان
 دهد که در بدست
 شدن ایشان

بدل بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حق تعالی را بر همه
 کار فرمایش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدینجا
 که هر چه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد که همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت
 جلال و شکسته و گرفته دل باشی این احدی را باید که پیوسته ملازم تو باشد و در ظاهر و
 باطن که این بآداب صحبت است با آنکه همیشه باقت و از تو جدا نیست و دیگران باشند که
 از تو جدا شوند **آداب عالم است** اگر از اهل علم باشد آداب او آنکه فزاح حوصله و
 بردبار باشد و نیکو خوی نشست و برخاست وی با وقار و حرمت و آهنگی بود پیوسته
 سر در پیش نماند با شد بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل میت و حرمت و برین کس از خلق تکبر
 نکند مگر بظلمات ایشان را و ظلم ایشان را در چشم ناخوار کند و در جمیع صدر بخونید که
 آن تکبر بود و بزل و بازی عادت نکند که هیبت و از دلها بشود و باشاگردان رفیق
 کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال و خطلی باشد از ابا صلاح آورد
 با وی چشم نکند و اگر چیزی نداند تنگ ندارد و از آنکه گوید ندانم و اگر کسی خطای با او
 دهد بخت قبول کند و عیب ندارد و از لغت خویش بازگرد و شاکر در مانع کند از علیکه
 او را زیان دارد و اول ویرا بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض
 کفایت و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن ویرا از ناشایست پاک کند و بغیر آنها
 آراسته بکند و ویرا از دنیا با خرت خواند و از حرص بزد خواند و باید که هر چه فرمایند
 بدان کار کند که گفتاری کردار اثر نکند **آداب متعلم** آداب متعلم با استاد آن بود که

عنه انقضی شد آمدن
 کسی را در بیان آمدن و
 حایل شدن از گفت
 مع و قار بفتح آرایه
 در آهنگی و علم تکبیر و از ناری
 اند و در تدریس با فتح معنی را بار
 شد است ۲ اصراح
 مع و در شرحی و معنی است
 حق استاد مقدم است بر حق
 ماور و صبر و در معنی سلیمین
 در حدیث آمده است که
 انکذبت عبدی لا یفتق الا بالوقت
 یعنی هر که در بندگی آزاد
 بشود و گوید من از بند
 آمده است من افتقار است
 و لا یعلم ان الله قال
 غلبت علیات اولادنا العلم
 و اننا فی انفسنا باوانت
 و اننا من الدیابغیر الایمان
 خوارت را اگر چه آن
 کینه استاد خود

بسیار با شرم ظاهر
 کند علم را در علم
 وقت جوانی وقت کسوم
 بیرون رود از دنیا
 نیز ایمان تو بماند
 بهمانجا

و از عاثر مردمان باشد و اب محبت با مردمان مجبور پراکنده آنست که
 حدیث ایشان خویشان را در نیگونی و آنچه در زبان ایشان رود گوشش هماری
 و حکایت کنی و خویشان با از سخنانی نامهور ایشان غافل سازی و جهد کنی تا بدیشان
 محتاج نشوی و ایشانرا کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شستی یضحت کنی
 بطف اگر میبند قبول بینی اما و اب محبت برادران و دوستان
 باید که با کسی برادری دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نبینی که رسول صلی الله علیه و
 آله و سلم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود کوشداری تا دوستی با کسی کنی
 چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اول عقل که در محبت
 احمق هیچ چیز نبود و عاقبت وحشت و قطعیت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که
 خواهد که نیکویی بنورساند کاری کند که ترازایان وارد وی نداند بلکه گفته اند که دشمن
 عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکو خوئی باشد که باید خود محبت دشوار بود و هر
 نشود و بد خوئی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشان بر نیاید و چنین گفته اند که
 دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسیایش تو بود و بوقت کار افتادن شخه تو بود
 و بوقت حاجت خزان تو بود و محبت با کسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری
 کند و اگر از تو نیکویی بیند بر دل نویسد و اگر شستی بیند بر پشاند و محبت با
 کسی کن که اگر سخن گوی ترا راست گوئی دار و اگر کاری پیش آید ترا امر خود سازد
 و اگر رنجی پیش آید خویشان را سپر تو سازد و اگر راضی پیش آید بر تو ایثار کند و

۴۱
 خن از کبریا
 شکر است خطایان
 معصمان غریب گفتند
 الخزانو لا افصح
 عیاش

علی مرتضیٰ رضی الله عنه میگوید برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و در هیچ خویش
 از برای منفعت و اختیار کند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشود لکن
 کند تا کار تو راست شود و سیم خصلت صلاح است با هیچ منفعت و فاسق دوستی نباید
 گرفت که هر که از خدا تعالی نترسد از شروی ایمن نتوان بود که چون غرض وی بگردد
 وی نیز بگردد و هر که از خدا تعالی بترسد بر هیچ کسیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت
 زیان کار بود و اگر چه بدل بر آن انکار کند که چون معصیت بسیار بینی دل رنگ آن
 معصیت فزاید و در کردن آن معصیت بر تو آسان شود و ازین سبب است که غیبت
 بر دل پارسایان آسان تر از جامه و سیاه و انگشترین زترین پوشیدنیست با آنکه
 غیبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند و دیده اند بر دل ایشان آسان
 شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که هجت با کسیکه دنیا دوست بود زهر
 قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند
 دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانند گی جستن است با دیگران و گفته اند در
 استر را بر یک آخر بندی اگر هر رنگ نشوند بخوی شوند و طبع و خوی از یار یار
 همچنان شود که پیش آتش پیمبر یک با آتش نزدیک بود چشم خصلت آنکه راست
 گوئی بود که هجت دروغ گوئی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **خصل**
 بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی
 مگر زنگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی در دست است

معنی شایسته بودن زنی زیاده
 جمیع بر ایشان شده و در هیچ
 نشسته و چنان که زنی در هر
 معنی بسیار بودن زنی بسیار
 قفا نمی باشد از هر جوان
 و گنای از دنیا و طربان
 است استر بودن
 کفر از دولت بسیار
 است ۱۲

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع و یکی برای دنیا
 در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیم برای آتش در روزگار گذاشتن با دمی تامل
 نگیرد و در وی آن نگاه باید داشت که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه
 است یکی همچون غذا است که از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه
 بوی حاجت افتد یکی همچون علت است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتد بوی
 صبر باید کرد و مدارا تا فرآگردد و صحبت وی نیز از فائده خالی نیست مرد عاقل را
 هر چه بینی از وی خود از آن حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند از دیگران گیرد و دامن
 آینه مومن بود یعنی نیک بد خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوة الله علیه گفتند
 ترا ادب آموخت گفتن سخن لیکن هر چه مراد نمود از دیگران از آن دور بودم و
 بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بدانند دست بدارند ادب ایشان تمام
 باشد و السلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد
 بدان سب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل خود دست است
 که یکدیگر را میزنند و رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم در میشه شد و دو مسواک باز
 کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با او بود راست بوی داد و کج خویشتن باز گرفت
 آن یا گرفت یا رسول الله این راست بنوادلی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و
 آله و سلم گفت سخن یک ساعت با کسی صحبت نکنند الا آنکه دیر سوال کنند از حق آن صحبت که
 تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتن هیچ دو تن با یکدیگر

در ادب و صحبت با دیگران
 در بیان ادب و صحبت با دیگران
 در بیان ادب و صحبت با دیگران
 در بیان ادب و صحبت با دیگران

خویش

برادر و دوست خویش را از ان پسند که خویش را اندوستی وی نفاق بود و در دنیا
 و آخرت بر او بال باشد نیست آداب با دوستان و برادران اما آشنایان دوست ناک
 دوست بنامند از ایشان خد باید کرد که بیشتر شرف نواز ایشان رسد که هر که دوست بود
 جز تو خواهد و هر که ترانند با تو کاری ندارد و آماج از ایشان آن باشد که بزبان دوستی
 نماند و بدل مخالف باشد لیکن چون با ایشان مبتلا شدی در محله یا در سجایا در هر
 یا در بازار او بزرگان با ایشان آبا باشد که هیچ کس را چشم خود ننگری باشد که با
 خدایتعالی او اقرب باشد و نزد خدایتعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدایتعالی
 سه چیز در سه چیز پنهان کرده است ^{سه} سخط خویش در مصیبتها پنهان کرده است پس هیچ
 صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدایتعالی در آن باشد خوشنودی خود در طاعتها پنهان
 کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوست حساب
 ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده ویرا حقر مدار باشد که وی از
 اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید
 داشت و پچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا زود خدایتعالی بس حقر است هر
 ویرا بزرگ دارد و نزد خدایتعالی حقر باشد و این خویش را فدای دینای خلق مکن که
 و پچکس محقر ازان نبود که آخرت خویش بدینای دیگری بفرود شد و با آنکه خشم
 خدایتعالی ویرا حاصل آید در خشم مردمان نیز حقر باشد و ازان طمع که کرده باشد
 محروم ماند که هر که برای خوشنودی خلق چشم خدایتعالی اختیار کند خدایتعالی نیز بر او

سه نفاق با کسی
 در دنیا و آخرت
 سه سخط بختین
 غای مجرب
 غضب
 سه اولیا با تو
 درستان و در بندگان
 قریب و در بندگان
 حق تعالی از بندگان

خلق را خستگین گرداند و هر که برای رضای خدایتعالی از خشم خلق پاک ندارد و خدایتعالی
از وی خوشنود باشد و خلق را از وی خوشنود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با او بخصومت مشغول
مشو که عمر در سر آن نشود و رنج حضمی دراز نشود و دین در میان تپناه نشود و غره مشو بدوستی
ظاهری که فرمایند و نیز شناییکه زبان گویند که آن همه بی اصل بود و اگر حقیقت آن طلب
کنی از صد یکی نیابی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشد که آشکارا پس عجب مدار که در غیبت
زبان بتودراز کند که اگر تو انصاف دوی خویشتن را نیز در حق دیگران همچنان بینی بگن
تو در پیش دوستان و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر چنان بود که در غیبت ایشان
و طمع از مال و جاه و معاشرت خلق بریده و اگر ثمره طمع جز رنج نباشد و طامع خوار
حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدایتعالی
پسندیده بود و هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذری
در خویشتن بخواه چون مومن باشی که عذرجوی باشد چون منافق باشی که عیب جوی
بودی بچکس راضیست مکن تا آنجا که اثر قبول در روز نبینی که اگر چنان بود نصیحت نشود و
دشمن تو شود و اگر در مسله خطا کند و دانی که از تو فائده نخواهند گرفت میاموز که از
تو فائده بگیرند و بدشمنی تو بر خیزند مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند آنگاه
باطلف با ایشان بگویی که این شاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را
عز و جل که ایشان را مسخر تو گردود شکر ایشان از تو دفع کرد و اگر بعضی بتورسد از ایشان
سر و کار ایشان با خدایتعالی گذار و بمکانات مشغول مشو و مگو چرا حق من را شناختی

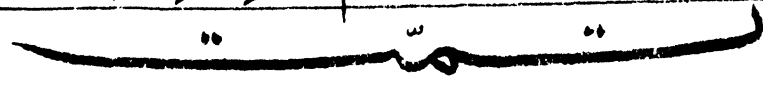
و کار به لفظ سر
بغنی پیش و خوار
است از غیبت

و مراد بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم فضل و نسب خویشتن است و ندان نشان
 حماقت است و هر که احمقتر بود خویشتن بیش استاید و خود را بزرگ تر بیند و حق خویشتن
 مردمان واجب تر شاسد و بد آنکه حق تعالی کس را برنجاندن تو بدان مسلط کند که تو گناه
 کرده که بدان مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج که کفارت گناه تو کند و تا در میان مردمان
 باشی هر چه حقی گویند بشنود هر چه باطل گویند خود را کس از او هر نیکی که از ایشان
 آید آنی زبان بدان گوید دارد و هر بدی که دانی زبان از آن گنگ که هر که چنین نکند
 در میان خلق سلامت بنا بد و سلامت انگس باید که انصاف بد بد و انصاف سخا بد
 یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مراد نشانی ده از این مریدان تو بکسی که حجت را بشناسد
 گفت اگر کسی میجویی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجویی که تو باروی بکشی
 همکنان بشناسند فضل یک از حکما وصیت کرده است و بسیار موخته شاگرد خود را که چون
 صحبت کنی با دوست و دشمن آبرو و کشاده دارد و مراعات کن پنجاه که خویشتن را خوار دارد
 لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مزلت و در همه کارها میانه باش پنجاه که
 بسیار کنی تا از حد بشود پنجاه که تقصیر کنی تا بعد زسد و چون راه روی بخویشتن فرو
 منگر و از آن سو و ازین سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون
 بنشیننی ساکن بنشین و بر سر و پای بنشین و انگشت های دست با هم مگذار و با محاسن
 بازی مکن بدست و با انگشت ترین همچنین در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان
 خلال مکن و آب دمان مینداز از او براندن مگس از خویشتن بسیار دست مینماید و بر روی

صلح کنی بی صلح اول
 کسی را گویند اگر گوش او
 چیزی نشنود و عربی
 اصم خوانند و بعضی
 زار و زلفت و تاب
 زار و زلفت و تقصیر
 و توان و زار و تقصیر
 هم آمده است ۱۲
 صلح و تقاریر صلح
 از جنگی و از جنگی کردن
 صلح و زدن یکبار اول
 و صلح نامی و زدن یکبار اول
 زدن و صلح کننده
 و متواضع ۱۲ آب

اندرک علم بود و پیش از آنکه میکند نداند ریج وی بسیار بود و ثواب اندک همچون
 مزدوری که همه روز بیکل و نواوه کشته تا در می بوی دهند و مثل علم چون هفتاد
 بود که یک ساعت خط چند بر جای کشیده و دینار بوی دهند هر چند علم و معرفت
 بیش میشود ریج کمتر و ثواب بیش میشود پس اصل کار در شناختن زیاد آخرت علم
 است و حاصل آید که این جهان را باطنی دانی و خود را مسافری شناسی و
 درین رباط از پیران آمده تا به تعجیل توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که
 برین رباط چندان دل نهنی که از مقصود سفر بازمانی و پیرانان را فراموش
 کنی و هر حال از غم و شامدی که بتورسد بگوئی **اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا السَّيِّدُ رَاجِعُونَ**
 بدل نبر زبان و دستی این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که بازگشت تو پناه
 خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی شرم داری و
 این کتاب ممنوع است از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
 یاد کرده شد **يَا لَهِ عِظْمَتٌ وَالتَّوْفِيقِ اللّٰهُ تَعَالَى يُوَفِّقُنَا**
وَإِيَّاكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ
وَعَلَىٰ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا

لطف نامه با دانش
 مغفرت و عفو بسیار
 توبه را هر چند با نیت
 گشتی که یک دو یک
 میان آن توبه را
 باشد و گوی کاران
 بدان گشت و
 انشا الله تعالی
 صلح حاصل بقدر تقوی
 و تقوی هر چه
 همه بر آید از زمان
 نماز و دعا و غیره
 و سایر از حق



بآنجا رسیدم که غزال میگوید و الله تعالی بعثت النبی الامی القرشی محمد صلی الله علیه وسلم
 الی كافة العرب العجم والنج والانس چون بانجا رسیدم اثر داشت و تبسم در رو مبارک وی
 صلی الله علیه وسلم ظاهر شد چون بعت وصفت وی صلی الله علیه وسلم رسیدم بمن انفعات کردی گفت
 این الغزالی غزالی آنجا ایستاده بود گفت غزالی منم یا رسول الله و پیش آمد و سلام گفت
 رسول صلی الله علیه وسلم جواب داد دست مبارک خود بوی داد غزالی دست مبارک ویرامی بوی
 و رو خود بر آنجا میمالید بعد از آن نشست رسول صلی الله علیه وسلم بقرات یکس چند آن استبشار
 نمود که بقرات من قواعد العقاید چون از حجاب درآمد و در چشم من اثر کرد بود از آن که راه
 و احوال که مشاهده کرده بودم شیخ ابو الحسن ذی قدس الله تعالی روح که قطب آن خود بود از او
 دیده چنین جزو داده است که حضرت رسا پناه باموی عیسی علی نبینا وعلیهم السلام مفاخره و مبان
 کرده است بغزالی رحمة الله تعالی و حضرت رسا پناه بتعذیر بعض منکران غزالی امر فرموده و بعض
 گویند که اثر تا زیان در فرزند آن شخص می بود و تا وقت مردن بر تن وی ظاهر بود - ۱۲ -
 نقل من نفعات الانس لله لانا ملا عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که این کتاب برکت نصاب پیش ازین در ۲۶ هجری معراج الطبع در آمده
 رونق استهتار یافته بود اما چون مشاققتش از دایره خوش در پرت و تاب و تشنگان داوی
 تمنایش نایسراب بودند لهذا بار دیگر اول بقدر امکان بقیع متنش منوره پس ازان مضمی آیات
 کلام الله و ترجمه اوعیه ما توره و معانی لغات دقیقه و نواید بسیار از کتب محمد معروفه بران افزوده

تاریخ شاد زده دم دیده
 علم استهتارش بار دیگر
 با روح اسکان کینه بود
 بنده دین آوان ناکده
 بیان که دین حق فرزند
 که در گری و ضلالت
 راه یافته اند معجز این کتاب
 و سیمیا است که بر پنهانی بی نظر
 اسرار القای شریک بنایه
 خاصه و عام بکسب ایش و
 فرمایش علم آشاکت
 انتهای غایت گزیند نظر
 نایب شایسته قلندریا برکت
 میخیزد بگلزار بارش است تیاریم
 غوغای افغانی شکر
 هجری در صلح بنوی
 سلطان اخبار بگلزار نظر
 کتب استهتار



اطلاع بر کتابیکه از منبر کتابت
 در غلظت نور وقت سر وقت

